

مقایسه شخصیت‌های تاریخ بلعمی و شاهنامه از حیث کارکرد حماسی - اسطوره‌ای

مسعود روحانی* - محمد عنایتی**

چکیده

تاریخ بلعمی و شاهنامه فردوسی از مهم‌ترین آثار قرن چهارم هستند که علی‌رغم داشتن موضوعی مشترک (تاریخ ایران) و نگارش در برهه‌ی زمانی نزدیک به هم، در کنار شباهت‌های بسیاری که در آنها دیده می‌شود، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. یکی از تفاوت‌های مهم و قابل اعتنا، پرداخت متفاوت شخصیت‌های حاضر در این دو اثر از حیث حماسی - اسطوره‌ای است. مقایسه ۲۷ تن از شخصیت‌های مشترک این دو کتاب اعم از شاهان و پهلوانان بخوبی بیانگر این اختلاف است؛ در تاریخ بلعمی ۱۷ درصد شخصیت‌ها کاملاً اسطوره‌ای‌اند، حال آنکه در شاهنامه این تعداد به ۳۴ درصد می‌رسد. درصد شخصیت‌های حماسی نیز در تاریخ بلعمی و شاهنامه، به ترتیب ۲۴ در مقابل ۳۰ است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران Ruhani61@yahoo.com

** کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران Enayati663@yahoo.com

عمده‌ترین دلایل این اختلاف‌ها تفاوت در منابع و مآخذ، تفاوت در سبک کار، اقتضائات شاعری فردوسی، دخالت یافتن باورهای مذهبی فردوسی در برخی از روایت‌ها و رویکرد متفاوت فردوسی و بلعمی در روش عقلانی‌سازی روایت‌ها است. شاهنامه فردوسی علاوه بر اسطوره‌ای‌تر بودن، حماسی‌تر از تاریخ بلعمی نیز هست؛ هرچند دیده می‌شود که وجه اسطوره‌ای برخی از شخصیت‌ها مانند: کیومرث و... در تاریخ بلعمی پررنگ‌تر است و یا از دیدگاه حماسی، بعضی از شخصیت‌ها در اثر بلعمی، نمود برجسته‌تری یافته‌اند.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه فردوسی، تاریخ بلعمی، خردگرایی، شخصیت‌های اسطوره‌ای، شخصیت‌های حماسی.

مقدمه

باز یافتن استقلال سیاسی و احیای سنت‌های کهن در دوره سامانی، موجب بروز نهضتی خاص میان ایرانیان در تألیف کتاب‌هایی در سرگذشت شاهان (شاهنامه‌ها) و یا در ذکر داستان‌های قهرمانی شد. تشویق‌های شاهان سامانی و برخی از رجال بزرگ آن دوره، مانند خاندان جیهانی و خاندان بلعمی، که هر دو عهده‌دار کارهای سیاسی بودند، نیز در تألیف کتب و ترجمه‌هایی از عربی و امثال آن مؤثر بود.

تاریخ بلعمی و شاهنامه فردوسی از مهم‌ترین آثار تألیف شده در این دوران هستند؛ آثاری که با وجود داشتن موضوعی مشترک (تاریخ ایران) در کنار شباهت‌های بسیار، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند؛ تفاوت‌هایی که هم در اصل روایت‌ها و هم در نوع روایت مولفانشان دیده می‌شود؛ به عنوان مثال می‌توان به پرداخت متفاوت شخصیت‌های این دو اثر اشاره کرد. بلعمی با سبک و سیاق تاریخی‌اش تنها به بیان واقعیت‌ها و ذکر جزء به جزء آنچه پیش روی دارد و یا می‌شنود، می‌پردازد و دخل و تصرفی در منابع نمی‌کند؛

از این رو شخصیت‌های کتاب او در تقابل با شخصیت‌های شاهنامه فردوسی از رنگ و جلوه کمتری برخوردارند.

شاهنامه فردوسی در زمره نخستین آثار منظوم به جای مانده به زبان فارسی است و مشتمل بر وقایع آغاز آفرینش جهان و داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی و تاریخی تا پایان دوره ساسانیان است. شاهنامه به دلیل نفوذ شدیدی که در میان طبقات مختلف ایرانیان یافت در همه ادوار مورد توجه واقع شد. به گونه‌ای که تمام شاعران حماسه‌گوی ایرانی، پس از فردوسی از تأثیر آن هرگز برکنار نبوده‌اند.

تاریخ بلعمی، نوشته ابوعلی بلعمی از نخستین و مهم‌ترین کتاب‌ها به نثر فارسی است. این کتاب شامل حوادث آغاز آفرینش جهان تا سال ۳۰۲ هـ. ق است که در آن سرگذشت پیامبران بیان شده است. همچنین از تاریخ ایران از ابتدا تا پایان دوره ساسانیان و نیز تاریخ دوره اسلامی تا زمان حیات مؤلف سخن رفته است. بهار معتقد است که پس از مقدمه شاهنامه، این [تاریخ بلعمی] قدیمی‌ترین سند نثر فارسی است (بلعمی، مقدمه، ۱۳۵۳: ۱۹). هرمان آته نیز درباره این کتاب می‌گوید: «تاریخ بلعمی نه تنها از لحاظ زبان بلکه از لحاظ ارزش تاریخی نیز مهم‌ترین اثر منثور ادب قدیم ایران است» (همان، ۱۳۳۷: ۲۹).

آنگونه که می‌بینیم این دو اثر تقریباً در یک برهه زمانی نزدیک به هم نگارش یافته و موضوع هر دو کتاب نیز تا حدودی شبیه هم است. بنابراین نکات مشترک فراوانی در آنها دیده می‌شود. از جمله این نکات، حضور شخصیت‌های داستانی مشترک، اعم از پادشاهان و پهلوانان، در این دو اثر است که نگارندگان این مقاله در پی آنند تا با مقایسه این شخصیت‌ها از بُعد حماسی - اسطوره‌ای، به میزان شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر دست یابند.

روش‌شناسی پژوهش

این مقاله به روش تحلیل محتوا انجام شده است. به این نحو که تمام مشخصات و ویژگی‌های هر شخصیت مانند نام، لقب، نسب، تعداد فرزندان، مدت عمر (یا پادشاهی)،

اتفاقات مهم زندگی، سرانجام و... در شاهنامه و بلعمی طبقه‌بندی شده و به صورت جدولی دسته‌بندی شده‌اند و هر کدام از این شخصیت‌ها در تاریخ بلعمی و شاهنامه مورد مقایسه قرار گرفته‌اند تا شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان نمود یابد. سپس این داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار Excel در نمودارهایی ارائه شده‌اند.

بیست و هفت شخصیت مشترک (اعم از شاهان و پهلوانان) در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفتند که عبارتند از: اسفندیار، ارجاسب، افراسیاب، بهمن، پیران، تهمورث، جاماسب، جمشید، رستم، زریر، زو، سیامک، سیاوش، ضحاک، طوس، فرود، فریدون، کاوس، کیخسرو، کیقباد، گیومرث، گرشاسب، گودرز، گیو، لهراسب، منوچهر و هوشنگ. لازم به ذکر است که شخصیت‌های مشترک دیگری نیز در این دو اثر به چشم آمده‌اند که به دلیل قرار نگرفتن در حیطه موضوعی این مقاله (یعنی شخصیت‌های حماسی- اسطوره‌ای) مورد بررسی قرار نگرفته و از فهرست خارج شده‌اند. نمونه‌ای از دسته‌بندی کارکردهای این شخصیت‌ها در ذیل می‌آید:

شاهنامه	تاریخ بلعمی	نام کتاب نام شخصیت
اسفندیار		
پهلوان	پهلوان	نقش
اسطوره‌ای - حماسی	حماسی	نوع شخصیت
فرزند گشتاسب و کتایون، دختر قیصر روم	گاهی پسر گشتاسب گاهی پسر زریر	لقب و نسب
چهار فرزند به نام‌های بهمن، مهنوش، دل‌افروز و نوش‌آذر	دو پسر مهنوش و آذرنوش	فرزندان
- کشتن بیدرفش جادو - هفت‌خوان - در بند شدن اسفندیار - کشتن ارجاسب - گسترش دین زرتشت - رویین‌تنی اسفندیار	- کشتن بیدرفش جادو - در بند شدن اسفندیار - کشتن خرزاسف - فتح دژ رویین	اتفاقات و کارهای مهم
کشته شدن به دست رستم	کشته شدن به دست رستم	سرانجام

در این تحقیق سعی شده است تمامی شخصیت‌های مذکور، تحت چهار عنوان دسته‌بندی شوند؛ این چهار عنوان عبارتند از: ۱- شخصیت حماسی. ۲- شخصیت اسطوره‌ای. ۳- شخصیت حماسی-اسطوره‌ای. ۴- شخصیت اسطوره‌ای-حماسی. هر چند که در حوزه ادبیات به مانند علوم تجربی نمی‌توان به صورت دقیق نظر داد، با وجود این، برای مقایسه این دو اثر ناچار بودیم، چنین دسته‌بندی‌هایی انجام دهیم. در ادامه، برای روشن‌تر شدن هدفمان از این دسته‌بندی‌ها، توضیح کوتاهی می‌دهیم.

شخصیت حماسی: به شخصیت‌هایی اطلاق شده که هیچ نشانی از اسطوره در پرداخت شخصیت آنها به چشم نیاید و تنها بعد حماسی شان مد نظر مولف باشد؛ مانند: گودرز.

شخصیت اسطوره‌ای: شخصیتی است که فقط کارایی اسطوره‌ای دارد و چهره اسطوره‌ای وی بسیار برجسته شده است؛ مانند: تهمورث.

شخصیت حماسی-اسطوره‌ای: شخصیت‌هایی در این رده قرار گرفتند که در مقایسه با شخصیت‌های حماسی، از خصوصیات حماسی کمتری برخوردارند؛ اما نمود حماسی شان پررنگ‌تر از چهره اسطوره‌ای شان است؛ مانند: زریر.

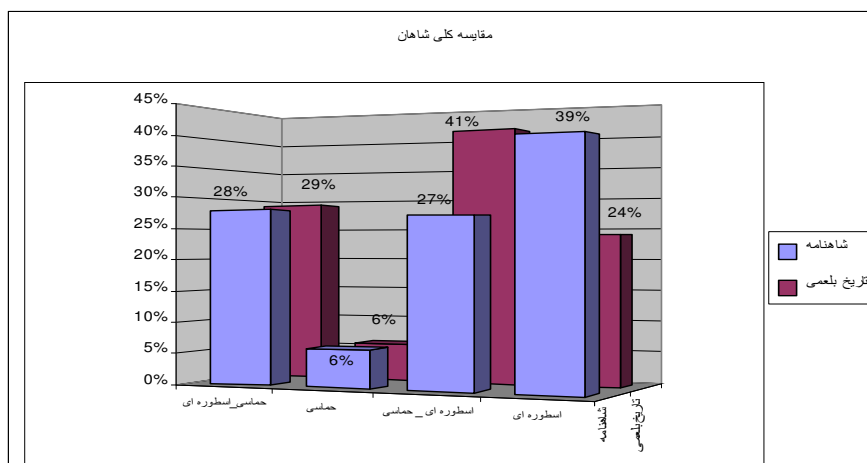
شخصیت اسطوره‌ای-حماسی: شخصیت‌هایی در این دسته قرار گرفته‌اند که جلوه‌های اسطوره‌ای اندکی در سیمای آنان نمود یافته است؛ اما همین جلوه‌ها در مقایسه با جلوه‌های حماسی، پررنگ‌تر است؛ مانند: فریدون در تاریخ بلعمی. ممکن است برخی از شخصیت‌ها، تحت دو عنوان قرار گیرند؛ مثلاً شخصیتی مثل اسفندیار در شاهنامه، هم نقش‌های حماسی مؤثر دارد و هم نمودهای اسطوره‌ای برجسته. لذا در هر دو دسته «شخصیت‌های حماسی» و «شخصیت‌های اسطوره‌ای» قرار گرفته است.

شاهان

شاهان در فرهنگ ایرانی همواره جایگاهی مرکزی داشته‌اند و حکومت پادشاهی نیز تنها شیوه مقبول و پذیرفته شده سلطنت از آغاز تا زمان‌های اخیر بوده است. در نظام اندیشه‌ای ایرانیان، شاه که از او به میخ زمین و آسمان یاد شده است نقشی انسجام‌بخش را ایفا کرده و عدم حضور او هرج و مرج و آشوب را در پی داشته است. این امر را می‌توان بخشی از مطالعه آثار کسانانی چون نظام‌الملک و... دانست. «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق

برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو بازبندد و در آشوب و فساد را بدو بسته گرداند» (نظام‌الملک، ۱۳۴۸: ۵)

همین ضرورت وجود شاه در جامعه سبب شده است تا در آثار برجای مانده از روزگاران گذشته، شاهان چهره مرکزی داشته باشند. شاهنامه و تاریخ بلعمی نیز چنین هستند. مقایسه وجه حماسی-اسطوره‌ای پادشاهان حاضر در این دو کتاب، بیانگر سطح تشابه و تفاوت بین آنهاست که نمودار زیر آن را نشان می‌دهد:



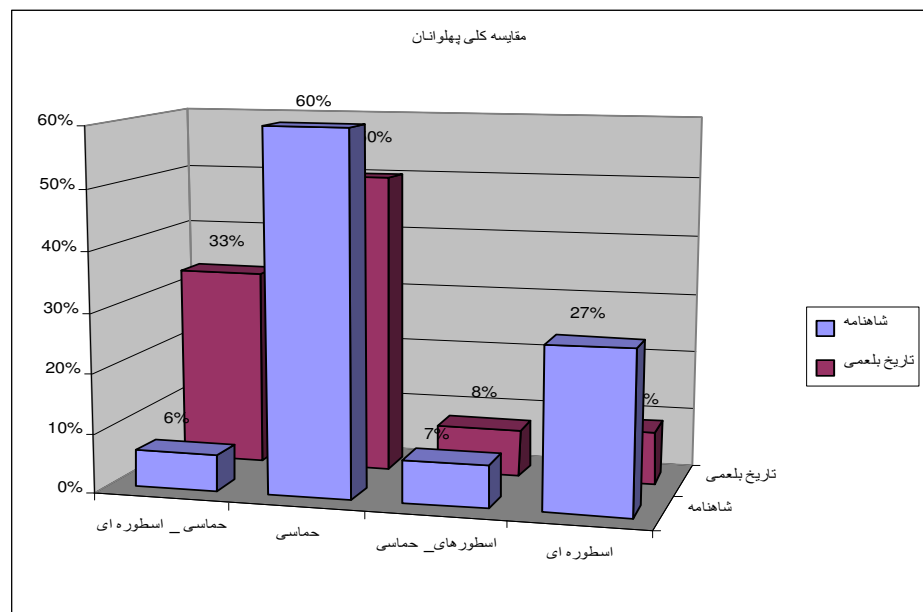
شاهان اسطوره‌ای در شاهنامه بیش از تاریخ بلعمی حضور دارند. در ردیف دوم می‌بینیم که شاهانی که شخصیتی اسطوره‌ای- حماسی دارند، در تاریخ بلعمی بیشتر یافت شده‌اند که این امر بیانگر حضور رنگ اسطوره‌ای هرچند با شدت کمتر در تاریخ بلعمی است. در ردیف‌های بعدی این نمودار مشاهده می‌کنیم که شاهان حماسی، در هر دو اثر به صورت یکسان جلوه‌گرند و این یکسانی در مورد شاهان حماسی- اسطوره‌ای با اختلاف یک درصدی تقریباً حفظ شده است.

پهلوانان

وجود پادشاه سبب انسجام و حفظ کشور می‌شود، اما این وجود پهلوان است که در عمل، تمامیت ارضی کشور را از هجوم همسایگان مصون می‌دارد. جهان حماسه، جهان جنگ‌ها و

هجوم‌هاست و در این لحظه از تاریخ هر ملتی، هر کشوری که پهلوانانی بزرگ‌تر داشته باشد، حتی اگر تعداد مردمان و سپاهیان‌ش اندک باشد، پیروز خواهد بود. جنگ هفت‌گردان که در آن تعدادی از پهلوانان ایرانی که رستم در رأس آنان است، سپاه سی‌هزار نفری افراسیاب را شکست دادند و دو بهره از آن سپاه را از بین بردند، گویای درستی این مدعاست که در این جنگ، سی‌هزار سپاهی افراسیاب توان برابری با رستم را، که وجود او همواره ضامن پیروزی است، (رک: اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۳۲۲) و چند پهلوان دیگر ایرانی را ندارند.

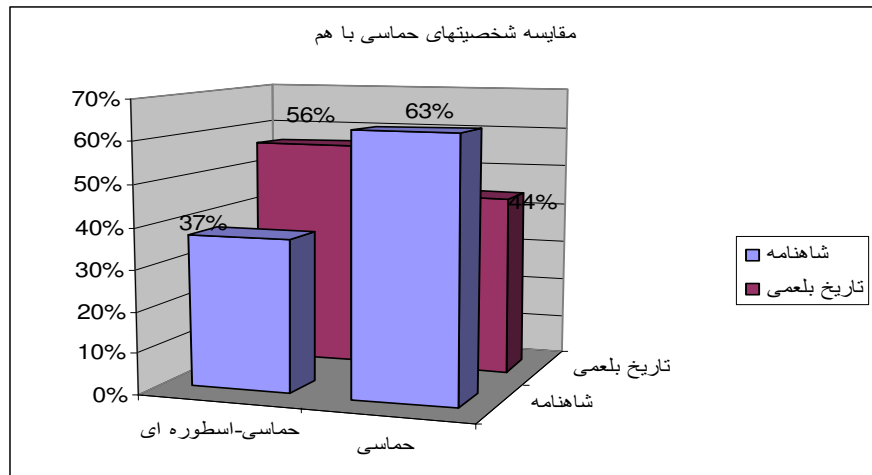
بخش بزرگی از تاریخ ایران را، دوران حماسی تشکیل می‌دهد. پس اگر نام پهلوانان در آثاری چون تاریخ بلعمی و شاهنامه به اندازه نام شاهان تکرار می‌شود، جای شگفتی ندارد؛ چرا که پهلوانان در جهان حماسه نقش بنیادین دارند؛ اما همانگونه که در بیان مقایسه شاهان دیدیم، در پرداخت چهره حماسی و اسطوره‌ای پهلوانان نیز با تفاوت‌های آشکاری روبرو هستیم که نمودار زیر نشان دهنده آن است:



ردیف اول نمودار نشان دهنده بیان اسطوره‌ای تر پهلوانان شاهنامه در مقایسه با پهلوانان تاریخ بلعمی است. ردیف دوم نشان دهنده آن است که درصد حضور پهلوانان اسطوره‌ای- حماسی در تاریخ بلعمی و شاهنامه تقریباً یکسان است. ردیف سوم نمودار نشان می‌دهد که پهلوانان شاهنامه علاوه بر اسطوره‌تر بودن، حماسی‌تر از پهلوانان تاریخ بلعمی نیز هستند و در ردیف آخر می‌بینیم که پهلوانان حماسی- اسطوره‌ای در تاریخ بلعمی با ۳۳ درصد در مقابل ۶ درصد پهلوانان در شاهنامه، از برتری محسوسی برخوردارند.

شخصیت‌های حماسی

دوره تألیف شاهنامه و تاریخ بلعمی مقارن است با اوج شاهنامه‌پردازی در ایران، و علت آن توجه امیران و فرمانروایان خراسان به این امر است؛ زیرا از این راه در پی منسوب کردن خود به بزرگان و نام‌آوران باستانی ایران و در نتیجه تحکیم قدرت خود بوده‌اند. «اینکه امیر خراسان در بخارا و بسیاری از فرمانروایان ولایات اطراف، نسبت خود را به پادشاهان یا نام‌آوران گذشته می‌رساندند، نشان می‌دهد که ارتباط با دنیای باستانی ایران هم‌چنان مثل دوران ساسانیان، مزیت قابل ملاحظه‌ای محسوب می‌شد؛ از این جمله نه فقط امیر سامانی نسبت خود را به بهرام چوبینه می‌رساند، محمد بن عبدالرزاق، سپهسالار طوس هم خود را از تبار گیو و گودرز می‌دانست. این دعوی‌ها غالباً نادرست بود؛ اما اصرار این نام‌آوران در ارائه آنها، نشان می‌داد که پیوند با دنیای باستانی، برای تحکیم قدرت، عامل عمده‌ای بود (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۳۶). لذا شخصیت‌های حماسی که پایه و مایه اصلی این حماسه‌ها بودند جلوه‌های نمایان‌تری به خود گرفتند. در نمودار بعدی، که بر اساس شخصیت‌های حماسی و حماسی- اسطوره‌ای پایه‌ریزی شده است، میزان و چگونگی حضور این شخصیت‌ها مورد تحلیل و مقایسه قرار گرفته است.

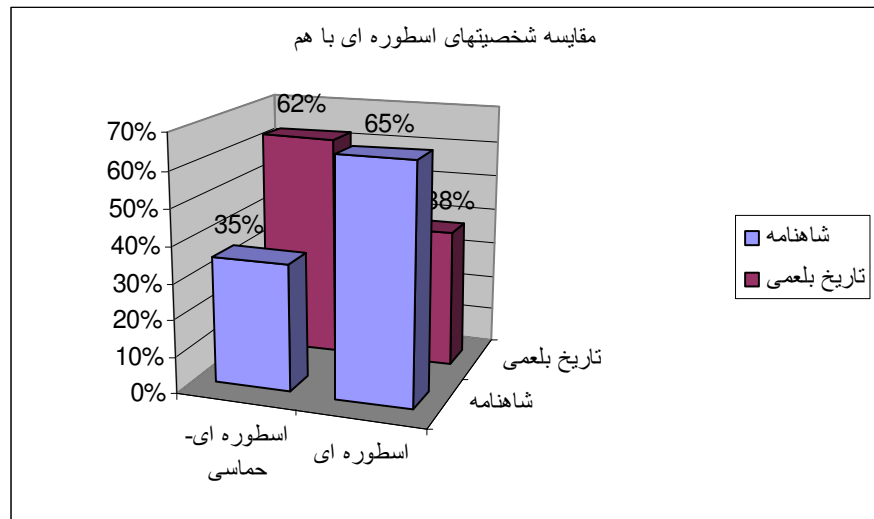


ستون اول این نمودار نشان می‌دهد که شخصیت‌های حماسی شاهنامه بیش از تاریخ بلعمی است. در ستون دیگر می‌بینیم که شخصیت‌های حماسی-اسطوره‌ای در تاریخ بلعمی و شاهنامه به نسبت ۵۶ درصد و ۴۴ درصد قرار دارند و این بدان معنی است که شخصیت‌هایی که نقش‌های حماسی-اسطوره‌ای دارند در تاریخ بلعمی بیش از شاهنامه‌اند. به این معنی که تاریخ بلعمی، نیز خالی از حماسه‌ها نیست و شخصیت‌های این کتاب نیز به صورت کمرنگ‌تر نقش‌ها و نمودهای حماسی دارند.

شخصیت‌های اسطوره‌ای

تاریخ بلعمی و شاهنامه به لحاظ محتوایی، سرشار از نمادها و آیین‌هایی اسطوره‌ای‌اند که از ایران باستان به ارث رسیده است؛ در این بین، گاهی سرگذشت برخی از شخصیت‌ها، چنان در حاله‌ای از اسطوره پنهان شده است که تمییز آن از واقعیت، کاری بس دشوار می‌نماید. بخصوص در تاریخ بلعمی، که روایت بعضی از شخصیت‌ها مانند کیومرث و... گاهی با افسانه‌ها توأم می‌شود. مقایسه این شخصیت‌ها و چگونگی نمود یافتن آنها در این دو اثر، نشان می‌دهد که این دو مولف در ترتیب آثار خود تا چه حد، روایت‌هایی را که از منابع خود برگرفته‌اند،

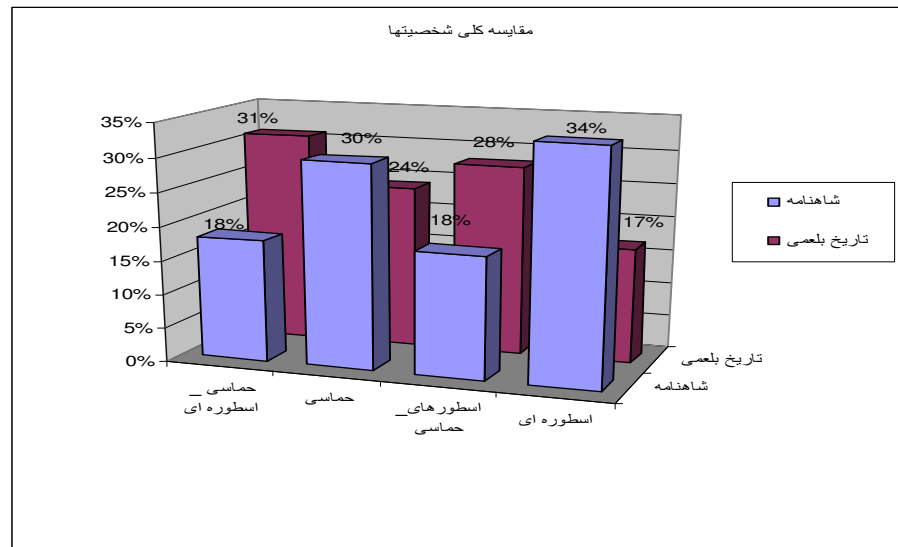
حفظ کرده و یا تا چه حد تغییر داده‌اند؛ به عبارت دیگر، شخصیت‌های حاضر در کدامیک از این دو کتاب، از بیان و پرداخت اسطوره‌ای تری برخوردارند. نمودار زیر بر همین مبنا شکل گرفته است و برای رسیدن به این هدف سعی شده است، تمامی شخصیت‌هایی که در حیطه اسطوره جای می‌گیرند، بررسی شود:



در این نمودار می‌بینیم که نسبت شخصیت‌های اسطوره‌ای تاریخ بلعمی در مقایسه با شاهنامه ۳۸ به ۶۵ درصد است و شخصیت‌های اسطوره‌ای شاهنامه بسیار بیشتر از تاریخ بلعمی است. اما این برتری در ستون اسطوره‌ای - حماسی، از آن تاریخ بلعمی است و این بیانگر آن است که تاریخ بلعمی نیز رنگ و بوی اسطوره‌ای شخصیت‌های خود را تا حدود زیادی حفظ کرده است.

مقایسه کلی

نمودار زیر نمای کلی وضعیت شخصیت‌های شاهنامه و تاریخ بلعمی را از حیث اسطوره‌ای، اسطوره ای - حماسی، حماسی و حماسی - اسطوره‌ای نشان می‌دهد:



از بررسی جدول‌های فوق چنین به نظر می‌آید که شاهنامه هم حماسی‌تر و هم اسطوره‌ای‌تر از تاریخ بلعمی است ولی این بدان معنی نیست که تاریخ بلعمی از بیان حماسی و اسطوره‌ای خالی است و شخصیت‌های حماسی یا اسطوره‌ای در آن نقش ندارند؛ بلکه بالعکس برخی از شخصیت‌ها در تاریخ بلعمی از چهره‌ای حماسی‌تر یا اسطوره‌ای‌تری نسبت به شخصیت‌های شاهنامه برخوردارند.

آنچنان که نشان داده شد، دو اثر مورد بحث، علی‌رغم مشابهت‌های فراوانی که در داستان‌های آنها یافت می‌شود، در برخی زمینه‌ها؛ از جمله اسطوره‌ای یا حماسی بودن تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. مهم‌ترین دلایل این اختلاف‌ها را می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

تفاوت در منابع و مآخذ

تحقیقات بسیاری در زمینه منابع شاهنامه صورت گرفته است. اغلب شاهنامه‌پژوهان، منبع اصلی کار فردوسی را شاهنامه منشور ابومنصوری دانسته‌اند. اما برخی نیز علاوه بر شاهنامه مذکور، از منابع دیگری نیز نام می‌برند که فردوسی از آنها بهره برده است.^۱ چنانکه

محمد امین ریاحی با در نظر گرفتن شاهنامه ابومنصوری به عنوان ماخذ اصلی، بخش اساطیری و پهلوانی را آمیخته‌ای از منابع زیر می‌داند:

۱- خاطرات مشترک آریاییان (ایرانیان و هندوان) در مناطق شمالی، پیش از مهاجرت آنان به ایران و هند. ۲- یادمانده‌هایی از فرمانروایان آنان در شرق ایران در نخستین اعصار استقرار آریاییان در این نواحی و... ۳- آداب و رسوم و معتقدات ناشی از طبیعت سرزمین و از بومیان این سرزمین پیش از رسیدن آریایی‌ها. ۴- تاریخ از یاد رفته پادشاهان اشکانی که بیشتر به صورت پهلوانان کیانی ظاهر شده‌اند (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۶-۴۵).

یکی از آخرین تحقیق‌های انجام شده درباره منابع شاهنامه از سجاد آیدنلو (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۸۵) است. وی با اعتقاد به این امر که مأخذ بنیادین فردوسی، شاهنامه منثور ابومنصوری بوده، با ذکر دلایلی مفصل، بر آن است که فردوسی از منبع یا منابع دیگری استفاده کرده است.

تاریخ بلعمی ترجمه‌ای است از تاریخ طبری. اثر بلعمی دارای اضافاتی مانند فصلی درباره پیدایش جهان، داستان کیومرث و عقاید ایرانیان در باب آغاز آفرینش آدم، علیه‌السلام، است و داستان بهرام چوبین را از روی ماخذ فارسی آن نقل کرده است. در ضمن تاریخ طبری رویدادهای تاریخی را تا ۳۰۲ق ضبط کرده اما بلعمی این رویدادها را تا ۳۵۵ نقل می‌کند که خود پیوستی بر تاریخ طبری است (آهنجی، ۱۳۷۷: ج ۶، ۳-۵۲). محمد امین ریاحی، یکی از منابع تاریخ بلعمی را شاهنامه منثور ابوالموید بلخی می‌داند: «در دوره سامانیان شاهنامه‌ای هم به نشر از ابوالموید بلخی، معروف به شاهنامه بزرگ، در چندین دفتر فراهم آمده بود که تا قرن ششم موجود بوده و مؤلفان تاریخ بلعمی و تاریخ سیستان و قابوسنامه و تاریخ طبرستان آن را در دست داشته‌اند» (ریاحی، ۱۳۸۰: ۵۴).

تفاوت در سبک کار فردوسی و بلعمی

روش بلعمی که به تاریخ‌نگاری نزدیک است، سنتی و مبتنی بر نقل حکایت و روایت یا خبری است که از گذشتگان باز مانده و با توجه به اینکه او این روایات را نوعی تاریخ واقعی می‌پنداشته، به گزارش همه روایت‌ها پرداخته است. در صورتی که فردوسی تنها یکی از روایت‌ها را انتخاب کرده، آن را به نظم می‌کشد. برای ارائه نمونه می‌توان به پایان کار رستم و نحوه مرگ او در این دو اثر اشاره کرد. در تاریخ بلعمی، درباره مرگ رستم دو روایت آمده است: در روایت اول بهمن به خون‌خواهی پدرش اسفندیار، به سیستان لشکر می‌کشد و پدرش را می‌کشد و در روایت دیگر، رستم به دست برادرش کشته می‌شود. در صورتی که ما در شاهنامه تنها با روایت دوم روبرو می‌شویم و فردوسی، این روایت را برای نظم شاهنامه انتخاب کرده است.

دو پایش فرو شد به یک چاهسار بُد جای آویزش و کارزار
بن چاه پر حربه و تیغ تیغز بُد جای مردی و راه‌گریز
(فردوسی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۳)

از سوی دیگر، حماسه یکی از بن‌مایه‌های اصلی شاهنامه است و این عنصر حماسه، خصوصیات خود را دارد و باعث بروز پاره‌ای اختلافات در سبک و روش دو مولف شده است.

اقتضای شاعری فردوسی

دلیل دیگر اختلاف در تاریخ بلعمی و شاهنامه را می‌توان به اقتضای شاعری فردوسی نسبت داد؛ زیرا گفتن شعر، خود مستلزم آن است که شاعر به توصیف برخی صحنه‌ها بپردازد و لزوماً تصاویری برخاسته از ذهنیات خود ارائه دهد. به عنوان نمونه می‌توان به آغاز داستان رستم و سهراب اشاره کرد که در آن فردوسی بنابر شیوه معمول و

مرسوم زمان خود، چند بیت را به عنوان براعت استهلال در شروع این داستان می آورد که مسلماً چنین کاری جز اقتضای شاعری فردوسی نیست:

اگر تندبادی برآید ز کنج	به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر	هنرمند دانیمش ار بی هنر
اگر مرگ داد است بیداد چیست	ز داد این همه بانگ و فریاد چیست
از این راز جان تو آگاه نیست	بدین پرده اندر تو راه نیست

(همان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۹)

آنچه نیز به متن روایات اضافه شده، مقتضای شاعری فردوسی بوده است. چنانچه مینوی بخش‌های افزوده شاهنامه را سه گونه دانسته است: ۱- آنچه مربوط به شیوه شاعری و سخن‌سرایی است؛ از قبیل عناصر فن بیان و صنایع بدیعی و... ۲- آنچه در دیباچه کتاب و اواسط آن مثلاً در اوایل و اواخر داستان‌ها است. ۳- آنچه فردوسی در ضمن پیشگویی رستم فرخزاد، افزوده و به زمان خویش اشاره کرده است (مینوی، ۱۳۴۶: ۸۰).

دخالت یافتن باورهای مذهبی فردوسی در بیان برخی از روایت‌ها

فردوسی مانند گردآوردندگان منابع شاهنامه، به خاطر پایبندی‌اش به عقاید اسلامی، برخی از داستان‌ها را بخصوص داستان‌هایی که در آغاز شاهنامه درباره اسطوره‌های آفرینش بعضی از شخصیت‌ها آمده است، به اختصار آورده، بعضاً نیز آنها را حذف کرده است. از مواردی که در شاهنامه به اختصار یاد شده، می‌توان به داستان کیومرث، سیامک، هوشنگ و طهمورث اشاره کرد. چنان‌که می‌دانیم این قسمت از داستان‌ها، سرشار از اساطیر کهن دینی است که بیشتر آنها مربوط به زمان‌های قبل از مهاجرت آریاییان به ایران است و قسمتی دیگر، زاده طبع و تصور ایرانیان در باب آغاز خلقت بشر است. این داستان‌ها در اوستا و کتاب‌های پهلوی به تفصیل ذکر شده و در برخی از کتاب‌های اسلامی مانند تاریخ طبری، آثار حمزه و ابوریحان بیرونی و... دیده می‌شوند؛ لیکن در شاهنامه از این داستان‌ها خبری نیست. گویا این

اساطیر مذهبی ایرانیان قدیم و مذهب زردشت، به طبع ایرانیان مسلمان آن روزگار، سازگار نبوده است. همچنین فردوسی برخی از رسم‌های ایرانیان پیش از اسلام را که با تعالیم اسلامی تناقض داشته، اما در منابع بوده است، در هنگام نظم شاهنامه نقل نمی‌کند؛ ازدواج با محارم که یکی از رسوم شایع زرتشتیان در روزگار پیش از اسلام بوده است، تنها یکی از این موارد است که فردوسی از آوردن آن، در اثر خود تن زده است. در صورتی که بلعمی که به نظر می‌رسد، نسبت به این موارد، سخت‌گیری فردوسی را نداشته است، از آوردن و ذکر چنین آئین‌ها، پرهیز نکرده است. مورخ بودن بلعمی، یکی از دلایل منطقی عدم دخالت دادن مسایل مذهبی در ضبط روایت‌هاست؛ زیرا بلعمی بسیار می‌کوشد تا به شیوه مورخان، تمامی روایت‌های موجود را ذکر کند؛ به ویژه آنکه او تاریخ طبری را در پیش روی دارد و به نقل مطالب کتاب مذکور می‌پردازد، پس طبیعی است که نخواهد در مطالب آن، دست ببرد یا روایت‌هایی از آن را حذف کند؛ به عنوان مثال مشاهده می‌کنیم که به دنیا آمدن منوچهر در تاریخ بلعمی کاملاً با رسم ازدواج با محارم همخوانی دارد؛ در صورتی که در شاهنامه با روایت اسلامی شده‌ی تولد منوچهر روبرو هستیم؛ منوچهر در شاهنامه نوه ایرج و نبیره فریدون است که پس از کشته شدن ایرج به دست برادران، یکی از زنان ایرج که از او باردار بود، دختری به دنیا آورد و فریدون، آن دختر را به ازدواج پسر برادرش، پشنگ در آورد که حاصل این ازدواج، منوچهر بود.

رویکرد متفاوت فردوسی و بلعمی در روش عقلانی‌سازی روایت‌ها خردگرایی و اهمیت آن در پیش حکیم طوس، از مهم‌ترین دلایل اختلاف در میان دو اثر است. فردوسی در عصری زندگی می‌کند که اوج خردگرایی ایرانیان است؛ از این رو نویسندگان این دوره در برخورد با اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی، سه‌گونه واکنش از خود نشان داده‌اند: یا به کلی آنها را حذف کرده‌اند یا به توجیه و تاویل

عقلانی این داستان‌ها و روایت‌ها پرداخته و روایت معقول‌تری را برگزیده‌اند و یا همان روایت غیر معقول را ذکر کرده‌اند (← صدیقیان، ۱۳۷۵: پانزده). فردوسی و بلعمی نیز در روند عقلانی‌سازی اسطوره‌ها، دست به تغییراتی زده‌اند؛ با این تفاوت که بلعمی به بخش تاریخی بیشتر اهمیت می‌دهد و داستان‌های اسطوره‌ای را به عنوان تاریخ واقعی سرزمین خود می‌پندارد؛ خردگرایی بیشتر در حوزه داستان‌های حماسی وی دیده می‌شود و تا حد امکان به تعدیل حماسه‌ها می‌پردازد؛ مثلاً داستان روین تنی اسفندیار را ذکر نمی‌کند؛ ولی فردوسی که داعیه حماسه‌سرایی دارد و حماسه در کانون توجه وی واقع است، این عقل‌گرایی را در روایات اسطوره‌ای به کار می‌بندد و سعی می‌کند داستان‌های اسطوره‌ای را منطقی‌تر جلوه دهد. «فردوسی از ذکر روایت‌هایی که سخت غیر معقول بود، چشم می‌پوشیده و گاه، از خود چیزی بر آنها می‌افزوده و یا کاسته است» (صدیقیان، ۱۳۷۶: ۲۸۲). روند اسطوره‌پیرایی در تاریخ فرهنگ ایران در شاهنامه به اوج ظهور خود رسیده و اساطیر ایرانی در شاهنامه، در حماسی‌ترین و داستانی‌ترین صورت خویش نمایان شده است؛ نگاه اسطوره‌پیرا و خردگرایی فردوسی را نسبت به این روایات می‌توان از این ابیات دیباچه شاهنامه فهمید (آیدنلو، ۱۳۸۵: ۵).

تو این را دروغ و فسانه مدان به یکسان روش در زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خورد دگر بر ره رمز معنی برد

اسطوره‌های کهن که از دیرباز آرایش حماسی به خود گرفته‌اند، در جریان سیر تکوینی چند هزارساله خود، تغییر بسیار پذیرفته و دگرگون و نوآیین شده‌اند. به سخن دیگر در تبدیل تدریجی اسطوره به حماسه، اندک اندک از جلوه‌های شگفت و وهمناک رویدادها کاسته شد و چیزها و کسان، جنبه عادی و مردمانه و این‌جهانی به خود گرفته‌اند (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۷۱).

داستان آفرینش کیومرث در تاریخ بلعمی چنین آمده است: «گروهی از

عجم گفتند گیومرث و آنکده جفتش مشی و مشیانه بودند گیاه بودند از زمین بر آمدند، بر صورت مردم چنانکه امروز است. پس خدای تعالی در ایشان روح عطا کرد، مرقهر کردن اهرمن را» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۱۳). در حالی که فردوسی در شاهنامه، از گیومرث چونان پادشاهی با تاج و تخت یاد می‌کند:

سپه کرد و نزدیک او راه جست همی تخت و دیهیم کی شاه جست
(فردوسی، ج ۱: ۳۳)

نتیجه گیری

در تاریخ بلعمی و شاهنامه فردوسی، شخصیت‌های مشترک فراوانی یافت می‌شوند که علی‌رغم هم‌زمانی نسبی تالیف این دو اثر، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای در پرداخت و چگونگی نمود چهره حماسی - اسطوره‌های آنها دیده می‌شود. با توجه به مقایسه‌های انجام شده، می‌توان چنین گفت که شاهنامه فردوسی اسطوره‌ای‌تر از تاریخ بلعمی است. البته این بدان معنی نیست که همواره شاهنامه اسطوره‌ای‌تر از تاریخ بلعمی باشد؛ چرا که وجه اسطوره‌ای برخی از شخصیت‌ها، مانند گیومرث، سیامک، تهمورث و... در تاریخ بلعمی برجسته‌تر است. با وجود این، هنگامی که تمامی شخصیت‌های مقایسه شده در دو اثر را با هم مطابقت می‌دهیم، از لحاظ بسامدی کفه ترازو به سوی شاهنامه سنگینی می‌کند.

از دیدگاه حماسی نیز می‌بینیم که شاهنامه، حماسی‌تر از تاریخ بلعمی است؛ هرچند برخی از شخصیت‌های خاص در تاریخ بلعمی از نمود حماسی‌تری برخوردارند؛ اما با کنار هم قرار دادن تمامی شخصیت‌ها، مشاهده می‌شود که شاهنامه علاوه بر اسطوره‌ای‌تر بودن، حماسی‌تر از تاریخ بلعمی نیز هست.

پی‌نوشتها

۱- ذبیح‌الله صفا جدای از شاهنامه منثور ابومنصوری از داستان‌های منفرد دیگری مانند: داستان رزم بیژن و گرازان، بیژن و منیژه، رستم و اکوان دیو، رستم و سهراب و... نام

می‌برد که فردوسی آنها را در متن شاهنامه خود گنجانده است. او همچنین مآخذ دیگر شاهنامه را اسکندرنامه و کتاب اخبار رستم می‌داند که در آغاز داستان کشتن رستم، آن را به آزادسرو نامی نسبت داده است (صفا، ۱۳۷۹: ۶-۲۰۴).

منابع

- ۱- آهنجی، آذر. (۱۳۷۷). مدخل طبری **دانشنامه جهان اسلام**، زیر نظر حداد عادل، جلد ششم، تهران: نشر دانشنامه جهان اسلام.
- ۲- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «تاملی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال چهارم، شماره ۱۹۲.
- ۳- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، در مجله مطالعات ایرانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال پنجم، شماره ۱۰.
- ۴- اته، هرمان. (۱۳۳۷). **تاریخ ادبیات ایران**، ترجمه رضا زاده شفق، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۶۳). **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، تهران: انتشارات یزدان.
- ۶- بلعمی، ابوعلی محمد. (۱۳۵۳). **تاریخ بلعمی**، به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: نشر تابش.
- ۷- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). **درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**، تهران: انتشارات مروارید.
- ۸- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۲). **سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی**، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۹- _____ (۱۳۸۰). **فردوسی**، تهران: نشر طرح نو.

- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱). **نامورنامه**، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۱- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). **سایه‌های شکارشده**، تهران: نشر قطره.
- ۱۲- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۷۵). **فرهنگ اساطیری- حماسی ایران**، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۳- _____ (۱۳۷۶). «چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایت‌های دوره اسلامی»، **یاد بهار (یادنامه مرحوم بهار)**، تهران: انتشارات آگه.
- ۱۴- صفّاء، ذبیح‌الله. (۱۳۷۹). **حماسه‌سرایی در ایران**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- _____ (۱۳۷۲). **گنج و گنجینه**، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). **شاهنامه**، بر اساس چاپ مسکو، (۴ جلدی) به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- ۱۷- مینوی، مجتبی. (۱۳۴۶). **فردوسی و شعر او**، تهران: نشر انجمن آثار ملی.
- ۱۸- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن. (۱۳۴۸). **سیاست‌نامه**، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات فراکلین.

